

شريعىتى : «مجھولى مفید»<sup>۱</sup>

## موقد يا منحط؟

سوسن شريعىتى

به شريعىتى و پروژه او، به اشكال متفاوتى می توان پرداخت: چه به قصد نقد، چه به عنوان شرح، چه با نيت ثبت. فيلسوفانه، جامعه شناسانه، ديندارانه، مورخانه، انقلابي وارانه و... . اما ظاهراً - دست کم تابه حال - نمى توان ناديده اش انگاشت. نمى شود او را به روی خود نياورد. او همچنان هست. چه به عنوان علت العلل سوراختى های ما، چه به مثابه طبیب جمله علت های ما...

شريعىتى يك بهانه است. (این را دانشجویی می گفت) بهانه ای برای به یاد خود افتادن. اندیشیدن درباره خود - خود ملی، خود تاریخی و خود مذهبی - درباره نسبت خود با روزگار ما، با معضلات و مولفه های فرهنگی و تاریخی و دینی ما و نیز بهترین بهانه برای انداختن همه تقصیرهای این روزگار به گردنش. (این را هم خیلی ها می گویند)

شريعىتى در دسترس است. در دسترس همگان. جوانان، به بلوغ رسیدگان و نیز پیرترها. در دسترس است، می توان سر به سرش گذاشت، ناسزا گفت، تعريف کرد، هر جور که دل تنگمان بخواهد. کاملاً آزاد. هیچ کس یقه ات را نمی گیرد. وقتی متهم می شود به گناهانی که دیگران مرتکب شده اند هیچ پیگرد قضایی ندارد. ممکن است هزار وکیل مدافع یا دادستان بر سر آدم منتقد یا پیرو بریزند، اما وکیل مدافع و دادستان طبق هیچ رساله و مرجع و قانون تدوین شده ای عمل نمی کنند. ممکن است حرف زدن از او حبس داشته باشد، اما حمله به او نه! وقتی جوانان بیست سال پیش، بعد از بیست سال یادشان می افتد که در تمامی این بیست سال پیرو این اندیشه بوده اند، کسی معتبرضشان نمی شود. فوقش این است که قلیلی که در این بیست سال از یاد او نکاهیده اند و به یمن همین ذکر مدام گرفتار شده اند، دادشان به هوا بروند. اما همه این دادها و بیدادها به تداوم او کمک رسانده اند. بسیاری از پیرترها، هر وقت یاد جوانی شان می افتدند، یاد شريعىتى می کنند. برخی با نوستالژی، عده ای با خشم:

برخی خشن بوده اند و امروز بیزار از این همه خشونت به یاد می آورند که شريعىتى آنها را چنین خواسته بود. برخی متشعر بوده اند و امروز سرخورده از آن به یاد می آورند که دست پروردگان او بوده اند. برخی صوفی مسلک بوده اند و به یاد می آورند که شريعىتى آنها را به زندگی خوانده است. برخی تندرو بوده اند و به یاد می آورند که شريعىتى به آنها گفته که برای عمل کردن هیچ وقت دیر نیست، بی ما یه فطیر است. برخی بی دین بوده اند و به یاد می آورند که شريعىتى آنها را به صراط مستقیم دعوت کرده است. کسانی سر در روزمرگی داشته اند و به یاد می آورند که شريعىتى چشمانشان را به دیگری و سرنوشت او باز کرده است. برخی با حج شده اند حاجی. کسانی با پس از شهادت شده اند چریک. قلیلی با پدر، مادر ما متهمیم سر برداشته و به جنگ با سنت های موهم برخاسته اند. بسیاری با امت و امامت شده اند سربازان نظام ولایی. به نام حسین وارث آدم برخاسته اند و به یمن مذهب علیه مذهب پشت کرده اند به قدرت. هستند کسانی که با هبوط افتاده اند به کویر تنها بی و خلوت و سال ها سر در گفت و گوهای تنها بی خود دارند. همه این تجربه های زیست شده، به رغم تفاوت ها و گاه تناقضات ترازیکی که با یکدیگر دارند در یک چیز مشترکند و آن حرکت است، جابه جا شدن. از نقطه ای به نقطه ای رفتن. حرکتی که زایده دلهره و اضطراب در جان و روان افراد بوده است. میل به متفاوت بودن، آن قبلی نبودن. جور دیگری بودن. بد و خوبش موضوع دیگری است، نفس بودن، نه فقط نفس کشیدن. شدن، نه ماندن. در نتیجه می توان گفت که:

شريعىتى معلم است. تعلیم تکان خوردن. تعلیم تکان دادن. آدم ناراضی بارا اوردن. هنرمندی می گفت شريعىتى تا سی سالگی ما خوب است بعدش دیگر حرفی برای ما - به بلوغ رسیدگان - ندارد. فيلسوفی می گفت اندیشه شريعىتى اندیشه تهییج است و هیجان و از طمأنینه فلسفی برخوردار نیست. سیاستمداری می گفت شريعىتى برای نهضت خوب است و به کار عصر سازندگی نمی آید. صحت و سقم این بحث بماند برای بعد، اما این هر سه، یک چیز را راست می گویند و آن ربط مستقیم شريعىتى با جوانی. با همان تعریفی که او از جوانی دارد. بی قالب آزاد و تشه، غیرقابل پیش بینی و غیراستاندارد. همان خصایصی که شريعىتى به داشتنش همواره مباهات می کرد. هم در اندیشیدن هم در زندگی کردن خویش، همان خصایصی که او را به جوانی شبیه می کند. از جوانی نمی شود حرف زد از جوانها باید گفت. شريعىتى با سه تیپ بیست سالگی توانسته است رابطه برقرار کند:

۱ - نسلی که در تدارک انقلاب بود: رادیکال، در جست و جوی تئوری راهنمای عمل، آرمانگرا و اراده گرا.

۲ - نسلی که انقلاب کرد و خیلی زود رودرزوی یکدیگر قرار گرفت: عمل گرا، معطوف به قدرت، خواهان تغییرات ناگهانی و قطعی.

۳ - نسل امروز که غیرانقلابی است، اصلاح طلب، واقع بین و عقلانی.

برای سری اول: شريعىتى خاطره جوانی است. تلخ یا شیرین.

برای دومی: شريعىتى تئوریسین انقلاب اسلامی است. مخالف یا موافق.

برای سومی ها: شريعىتى روشنفکری قالب ناپذیر است و در چالش مدام با هنجارهای مسلط، بی متولی در نتیجه جذاب، معمای ناشناخته.

این سه رویکرد به شریعتی در میان این سه نسل پیشتر از آنکه محصول نوعی شناخت باشد محصول نوعی اعتماد است. طبیعی است که بسیاری از جوان‌های قبلي که تجربه انقلاب و قدرت را به هم پیوند زده اند و سپس سرخورده از این دو، پس از سال‌ها فراموش کردن او،

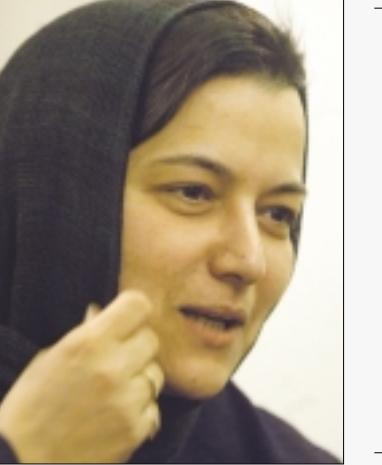
# مرتد یا منحط

تمام به یاد نسبت خود با شریعتی بیفتند و جوانی و جاهلی خود را با دعوت او پیوند زند و نیز طبیعی است که بسیاری به یاد از نزد کنده به قدرت پشت کرده اند و ناقد آن شده اند و نیز طبیعی است که

جوانان امروز همچنان به شریعتی بیندیشید چرا که از او، درس اندیشیدن مستقل می‌گیرند. دعوت و شخصیت اروپای قرون هیجده و نوزده و بیست، به تکرار شعارهای عصر روشنگری می‌پردازد. توشه بر

از خلال زمان. شریعتی نسبت ما را با زمان، با گذشته و آینده تغییر می‌دهد. نه گذشته گرانی، نه آینده پرستی، نه زمانی امر واقع. به گذشته سر می‌زند، در میراث فرهنگی و تاریخی خود به کنکاش می‌پردازد، توشه بر در هم شکنده. اخلاق ستیز اخلاقی است که نه آنقدر غیرعقلانی است که نصیحت قانع شد که به سمت غم منع نزد و نه آنقدر ضعیف که ترس بر جایش بشاند. از آمدنش با همه تقاوتها و حشمت ندارد، اما در برابر اش تضمین می‌کند. ما در دو و عده با او فاصله گرفتیم:

با حالات تضعیف و خواهش و التمام و یا تحکم و چوب و چمام خط و نشان کشیدن. اخلاقی که شریعتی از آن حرف می‌زند اخلاق سنتی است. اخلاق پرهیز در هر دو شکل اش شکنده و بنیاد است. در برابر اولین و سوسه در هم شکنده. اخلاق ستیز اخلاقی است که نه آنقدر غیرعقلانی است که نصیحت قانع شد که به سمت غم منع نزد و نه آنقدر ضعیف که ترس بر جایش بشاند. از آمدنش با همه تقاوتها و حشمت ندارد، اما در برابر اش تضمین می‌کند. ما در دو و عده با او فاصله گرفتیم:



هر چه را بتواند و بخواهند بر می‌گیرند و می‌برند، یکی اجر می‌پردازد، دیگری سنگ، دیگری کچ، دیگری خاک برای زراعت یا کاهگل، دیگری کاشی شکسته‌ای، سفالی، سردری، چوبی، تیری، چراغی، شمعدانی... که بینند به کارخانه شان بزنند یا در بازار بفروشند و یا آن را شکنند و آب کنند و طلا یا مسی اگر دارد معامله کنند! ... هرگاه کسی حوض خانه‌اش شکست برداشت، یا پله اطاقش ریخت و یا آجرهای دیوار منزلش پائین آمد و یا باری برای مزرعه اش خواست به سراغ من آید و سر ستوانی از من یا برجی یا پلکانی از بنای کهن و در هم ریخته من بشکند و ببرد و با آن کار خود را بیندازد... اگر مجھوں می‌مانم لاقل شادم که مفید هست. مردم از من سود می‌برند... «شریعتی ممکن است که بار آوردن اسباب و سیله‌ای هستم که مردم از همه زنگ و همه نیازی می‌آیند و از من هر چه را بتوانند و بخواهند بر می‌گیرند و می‌برند، یکی

**اندیشه شریعتی یک امکان است**  
**یک دعوت است آدم ناراضی**  
**اما امیدوار بار آوردن است**  
**به هیچ صراطی مستقیم نشدن**  
**است و در جست‌وجوی راه‌هایی**  
**که روندگان آن کمند**  
**اندیشه اقلیت است**  
**مشکوک به هر اکثریتی**  
**همین است که برای بقای خود**  
**هیچ نیازی به اجماع ندارد**

یکی در آن هنگام که انقلابی بودن و مکتبی شدن را در تهاجم و سرکوب و خشونت فهمیده و دیگری امروز که داریم به این نتیجه رسیم که سهم سیاست و اخلاق را باید از یکدیگر جدا کرد.

شریعتی و پروژه اقتصادی محبویت اش است. شریعتی آدم محبوی است، حتی اگر هیچ اجتماعی بر روی افکار و نقش و زندگی اش نباشد. اما این محبویت در عین حال زندان ایست. جسارت او، شورمند بودنش، صراحتش در بیان آنچه بخشی از حقیقت می‌پنداشته، کلام شاعرانه‌اش، توانایی اش در سخن‌گفتن، طنز زندان و نگاهی سبب سوراخ کن، همگی موجب آن گشته که حرف و سخن و پیامش راحت الشاعر قرار دهد. برای ذهنیت ساده اندیشه که عادت کرده است همواره، شور و شعور را، شعر و فنکر را، ادبیات و فلسفه را، تعصّب و آگاهی را، مسئولیت و آزادی را، فردیت و جمعیت را، در برابر مشکل آفرین این داشتند. انسان در موقعیت. ما همیشه عادت کرده‌ایم دو جور موضعه اخلاقی بشنویم.

از خلال زمان. شریعتی نسبت ما را با زمان، با گذشته و آینده تغییر می‌دهد. نه گذشته گرانی، نه آینده پرستی، نه زمانی امر واقع. به گذشته سر می‌زند، در میراث فرهنگی و تاریخی خود به کنکاش می‌پردازد، توشه بر در هم شکنده. اخلاق ستیز اخلاقی است که نه آنقدر غم منع نزد و نه آنقدر ضعیف که ترس بر جایش بشاند. از آمدنش با همه تقاوتها و حشمت ندارد، اما در برابر اش تضمین می‌کند. ما در دو و عده با او فاصله گرفتیم:

شروعی شیوه حرف‌هایش است و حرف‌هایش شبیه زندگی اش: جمع تغیضین. همزیستی و چشم می‌نماید و تنوغ و تکثیر خواند و شنید و این همه را در ظل زندگی اش. در غیر این صورت صد جور آدم متسبب به او بیرون خواهد آمد. او در این گزین و گذار مدام به دنیاهای گوناگون مخاطب را دچار بهت و سرگیجه و خشم و شیفتگی پرتابخانی می‌کند که فقط اگر جان سالم از آن به در برد به آن دنیای ناممکنی خواهد رسید که دنیای تودرتوی هزارتوی شریعتی بود. شریعتی چند جور آدم در آن واحد است. پریروز مسلمان نبوده، دیروز ولتاپریستی شدنی نخواهد بود. شدنی هم باشد تکرار مدل قراق منشانه رضاخانی است. از سوی دیگر مکرر و شفاف اعلان کرد عصر طلایق قرون وسطی هم به سر آمد، در نتیجه ما در جایی و موقعیت تاریخی ای قرار داریم مشابه دوران نخستین عصر مدرن و رفم دینی و ایجاد تحول در دینداری جامعه دیندار از الزارات اولیه آن است.

شریعتی به سه عنوان اندیشیده است: انسان قرن یستی، انسان جهان سومی و انسان ایرانی مسلمان. ادام در حال رفت و آمد میان سه موقعیت در وضعیت اول، آزادسازی تفسیر دینی از احصار فقه و کلام. تعریف دیواره متقد مدربنیتی موجود است، نگران ماشیانی شدن انسان، از رابطه دیندار با اسطوره‌ها با وارد کردن دو فاکتور علم و مسیح و بیگانگی او. در وضعیت دوم نقاد تقليد و زمان. مشخصات این پروره: رویکرد انتقادی به آمریت‌های مسلط و نهادهای سنتی اقدار. نقش او: نه توجیه نهادهای موجود بلکه نقد آنها. آزادسازی معرفت دینی از مبالغه‌های دینی اسکولاستیک قدیم (علم در خدمت کلیسا و آخرت) شریعتی، مذهب را به قلمرو عمومی نمی‌کشاند، مذهب در اشکال سنتی و متصل آن در قلمرو عمومی بوده و هست. او فقط تلاش می‌کند ماهیت این حضور را که می‌تواند بازدیدن بشدت غیر دهد، تصفیه کند و متخلع سازد.

شریعتی از آنها است که از یک سو نسبت به وضع موجود (چه اجتماعی و چه مذهبی و چه تاریخی) معتبر است و از سوی دیگر یک شاید بعدی امیدوارش می‌کند. وضعیت اولیه او را به هنر زندگی می‌کند و دومین به مذهب. همین حالت و وضعیت دوگانه است که زندگی او را غیرمعارف و غیرکلیشه می‌سازد.

شریعتی مورخ است. توضیح انسان و امر اجتماعی در کشاکش بود. از همین رو اولی‌ها او را منحط و

حسن نیت مجبور است او را به یکی از ابعادش تقلیل دهد تا او را فهمید و دوستدار شود و یا در بدترین شکل، مغضبانه و بسیار عالمانه از آشناگی و تناقض در دستگاه نظری او، اسکیزوفرنی و چند پارگی شخصیت، پروژه و تفکر او سخن به میان آورد، هنمندی رماتیک و نه یک روشنگر. توکوگی روشنگری مرتبه‌ای است دست نیافتی و ملک طلاق از ماهیت‌دان و نیازمند حکم کمیسیونی ویژه.

شریعتی چنانچه خود می‌گفت یک مجھوں مفید است: «... من عادت کرده‌ام همیشه گوشه‌هایی از من تاریک ماند، ماند که ماند! هر کس، هر «ابلغی» از این دریافت کرد کافی است، دیگر چنان‌زدن و اصرار کردن که کمی بیشتر برگیر بی معنی است. ویرانه‌ای بزرگ هستم که مردم از همه زنگ و همه نیازی می‌آیند و از من هر چه را بتوانند و بخواهند بر می‌گیرند و می‌برند، یکی

اجر می‌پردازد، دیگری سنگ، دیگری کچ، دیگری خاک برای زراعت یا کاهگل، دیگری کاشی شکسته‌ای، سفالی، سردری، چوبی، تیری، چراغی، شمعدانی... که بینند به کارخانه شان بزنند یا در بازار بفروشند و یا آن را شکنند و آب کنند و طلا یا مسی اگر دارد معامله کنند! ... هرگاه کسی حوض خانه‌اش

شکست برداشت، یا پله اطاقش ریخت و یا آجرهای دیوار منزلش پائین آمد و یا باری برای مزرعه اش خواست به سراغ من آید و سر ستوانی از من یا برجی یا پلکانی از بنای کهن و در هم ریخته من بشکند و ببرد و با آن کار خود را بیندازد... اگر مجھوں می‌مانم لاقل شادم که مفید هست. مردم از من سود می‌برند... «... شریعتی ممکن است که بار آوردن اسباب و سیله‌ای هستم که مردم از همه زنگ و همه نیازی می‌آیند و از من هر چه را بتوانند و بخواهند بر می‌گیرند و می‌برند، یکی

اندیشه شریعتی یک امکان است، یک دعوت است و در جست‌وجوی راه‌هایی که روندگان آن کمند

آن دنادن در هیچ قطعیتی. طرح مدام از کجا معلوم است.

تلنگر است. آدم ناراضی اما امیدوار بار آوردن است. به هیچ صراطی مستقیم نشدن است و در جست‌وجوی راه‌هایی که روندگان آن کمند. آندیشه اقلیت است، مشکوک به هر اکثریتی. مشکوک را هر مددی و الامدی، چه متشرعاً، چه عالمانه، چه روشنگر. همین است که برای بقای خود هیچ نیازی به اجماع ندارد.

پی نوشت: «تعبیری از شریعتی در مورد خودش. «اگر مجھوں می‌مانم لاقل شادم که «فیدی» هستم، مردم از من سود می‌برند. م. آ. ۲۳ صفحه ۵۰۸

۱- شریعتی - ما و اقبال. م. آ. ۵ - صفحه ۲۴ - ۲۵

۲- شریعتی - ما و اقبال. م. آ. ۵ - صفحه ۲۴ - ۲۵

۳- شریعتی - م. آ. ۲۴ - انسان - صفحه ۲۱۰

۴- مراجعه شود به کتاب «طرحی از یک زندگی» جلد دوم: نقدها و نظرها. به کوشش پوران شریعت رضوی که به تازگی از سوی انتشارات جاپ بخشش (۱۳۸۳) به

urge on www.verypdf.com to remove this watermark.